

نویافته‌های داستان سیاوش در خلال روایت کردی الماس‌خان کندوله‌ای

زهرا جمشیدی*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه حکیم سبزواری، ایران (نویسندهٔ مسؤول)

عباس محمدیان**

دانش‌یار زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه حکیم سبزواری، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۴/۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۵/۱۸

چکیده

شکوه و گیرایی داستان‌های شاهنامهٔ فردوسی موجب شده تا همواره مورد توجه شاعران محلی باشد. شاعران گُردزبان نیز از این قاعده جدا نیستند و بارها به ترجمه یا بازآفرینی داستان‌های شاهنامه پرداخته‌اند. یکی از نمونه‌های این تأثیرپذیری، منظومهٔ سیاوش‌نامه اثر ارزشمند الماس‌خان کندوله‌ای به زبان کردی گورانی است که به پی‌روی از داستان سیاوش سروده شده است. شاعر گُرد کوشیده است تا از ترجمه و تقلید محض دوری کند و به فکر خلاقیت ادبی هم باشد. جهت نیل به این هدف، داستان سیاوش را با تفصیل و ذکر جزئیاتی بیش‌تر بیان کرده است تا منظومه‌ای دیگر بیافریند؛ به همین دلیل نسبت به داستان سیاوش در شاهنامه، روابط علت و معلولی دقیق‌تر و طرح و پیرنگی مستحکم‌تر در آن دیده می‌شود؛ از این‌رو می‌تواند هم‌چون کلیدی در حل برخی از ابهامات داستان سیاوش در شاهنامه بسیار راه‌گشا باشد و به پاره‌ای از پرسش‌هایی که تاکنون دربارهٔ این داستان بی‌جواب مانده‌اند، پاسخی درخور دهد. نگارندگان این مقاله کوشیده‌اند تا ضمن معرفی الماس‌خان کندوله‌ای، احوال و آثار او، با روش تطبیقی - تحلیلی، نقاط اختلاف سیاوش‌نامهٔ کردی و داستان سیاوش در شاهنامه را از نظر روایت، محتوا و رخدادهای داستان واکاوی کنند و برای برخی از کنش‌ها و وقایع داستانی، تحلیل‌های اسطوره‌شناختی شایسته‌ای ارائه دهند.

کلیدواژه‌ها: شاهنامهٔ فردوسی، سیاوش‌نامه، روایت گُردی، الماس‌خان کندوله‌ای.

* .z.jamshidi@hsu.ac.ir

** .a.mohammadian37@gmail.com

مقدمه

بررسی شخصیت‌های حماسی در متون و منظومه‌های گردی به دلیل اصالت زبان، اندیشه و تاریخ غنی مناطق گردنشین از جمله منطقه غرب ایران اهمیتی فراوان دارد. منظومه‌ها و داستان‌های حماسی و پهلوانی گردی را می‌توان در دو دسته شفاهی و نوشتاری طبقه‌بندی کرد و درباره آن‌ها به تحقیق و تفحص پرداخت. منظور از شفاهی آن دسته از داستان‌ها و روایاتی است که در فرهنگ شفاهی مردم به جا مانده و منظور از نوشتاری، آن دسته از نوشتارهاست که در متن‌های دینی، ادبی و تاریخی کردها باقی مانده است (چمن‌آرا، ۱۳۹۰: ۱۲۲). یکی از منظومه‌های حماسی گردی، *سیاوش‌نامه*، سروده الماس‌خان کندوله‌ای است.

الماس‌خان بن احمد که او را الماس‌خان کندوله‌ای و میرزا الماس‌خان و سرهنگ الماس‌خان نیز گفته‌اند در سال ۱۱۱۸ هجری قمری در روستای کندوله از توابع کرمان‌شاه دیده به جهان گشود و تحصیلات خویش را در کرمان‌شاه، سنندج، شیراز و اصفهان ادامه داد و فقه، تاریخ و فنون ادب را فرا گرفت (بوره‌کهی، ۱۳۶۷: ۲۸). او ابتدا در سپاه والی کردستان، سرهنگ و پرچم‌دار بود (صالحی، ۱۳۸۰: ۱۶۱) و بعدها در دوران پادشاهی نادرشاه افشار (۱۱۴۸-۱۱۶۰ هـ ق) به عنوان فرمان‌ده سپاه سنندج، به خدمت نادر درآمد و با شجاعت و دلاوری خود، نزد نادر جای‌گاهی ممتاز یافت تا این‌که در جنگی که در سال ۱۱۴۶ هجری قمری میان نادرشاه افشار در کرکوک با توپال‌عثمان‌پاشا درگرفت، نادر شکست خورد و چون برخی از لشکریان عامل شکست را قصور عمدی الماس‌خان می‌دانستند، نادر سرهنگ وفادار خود را که عمری به او خدمت کرده بود، به وضعی عجیب مجازات و به کندوله تبعید کرد (گجری، ۱۳۷۸: ۲۷۲).

از این پس الماس‌خان صحنه جنگ را ترک و در کندوله مکانی آرام و مناسب را برای اقامت اختیار می‌کند و شمشیر را کنار می‌گذارد (صالحی، ۱۳۸۰: ۱۶۴) و با باغداری و تصنیف *شاهنامه* گردی و تنبورنوازی روزگار می‌گذراند و سرانجام در همان کندوله با دنیای فانی وداع می‌کند (شریفی، ۱۳۷۴: ۹۴۷). از الماس‌خان آثاری برجای مانده است که از آن میان می‌توان به رستم و سهراب، رستم و اسفندیار، *ضحاک و کاوه آهنگر*، شیرین و *فرهاد*، رستم و *اشکبوس*، *سیاوش‌نامه* و... اشاره کرد (کندوله‌ای، ۱۳۷۳: ۲۵).

منظومه حماسی *سیاوش‌نامه* یکی از آثار ارزشمند ادب بومی و محلی است که سراینده آن با توجه به داستان سیاوش در *شاهنامه* فردوسی و ذکر نکاتی دیگر که به‌نظر

می‌رسد از سنت نقل شفاهی شاهنامه سرچشمه گرفته باشد، آن را به شیوه‌ای دل‌کش و در وزن معروف اشعار کردی، یعنی ده‌هجایی سروده است.

فرهنگ و ادب محلی مناطق مختلف ایران، منبعی مهم برای کشف ابهامات و ناگفته‌های ادبیات رسمی و کلاسیک است. از آن‌جا که شاهنامه فردوسی دربرگیرنده هویت، شخصیت و شناسنامه تبار ایرانی است از دیرباز تاکنون در میان تمامی اقشار و مناطق مختلف ایران، یکی از اصلی‌ترین کتاب‌های مورد اقبال و علاقه بوده است. همین توجه و علاقه قومیت‌های گوناگون به شاهنامه سبب شده که این اثر سترگ به زبان‌ها و گویش‌های مختلف ایرانی نقل شود یا سرایندگان هر قومیتی با بهره‌گیری از آن‌چه از نیاکان‌شان به آن‌ها رسیده است آن را به روایت‌های دیگر و گاه مختلف، تکرار کنند.

یکی از اقوام مهم ایرانی قوم کرد است که مطابق با روایت شاهنامه، نجات‌یافتگان از دست ضحاک به وسیلهٔ ارمایل و گرمایل همان تشکیل‌دهندگان این قوم هستند:

دو پاکیزه از کشور پادشاه	دو مرد گرانمایهٔ پارسا
یکی نامش ارمایل پاک‌دین	دگر نام گرمایل پیش‌بین...
بدین گونه هر ماهیان سی‌جوان	از ایشان همی یافتندی روان
چو گرد آمدی مرد از ایشان دویست	بران سان که نشناختندی که کیست
خورش‌گر بدیشان بزی چند و میش	سپردی و صحرا نهادیش پیش
کنون کُرد از آن تخمه دارد نژاد	کز آباد ناید به دل برش یاد

(فردوسی: ۱۳۸۶: ۵۷/۱)

آن‌چه در این‌جا اهمیت دارد، وجود منظومه‌های رزمی و بزمی پرشماری است که از زبان کردی به جای مانده است؛ منظومه‌هایی که با بهره‌گیری از سنت نقل شفاهی بسیار پراج و استوارند. این آثار محلی گاه تنها به ترجمهٔ بخش‌هایی از شاهنامه فردوسی پرداخته‌اند و گاه ضمن نقل داستاهای شاهنامه، به نکاتی پوشیده که در شاهنامه فردوسی نیامده است اشاره می‌کنند که در رفع برخی از ابهامات داستان‌های شاهنامه بسیار راه‌گشا و مفید است. سیاوش‌نامه نیز ضمن بیان داستان سیاوش که برگرفته از شاهنامه فردوسی است، به ذکر نکات ظریف و درعین‌حال ارزش‌مندی می‌پردازد. نگارندگان در این جستار به تفاوت‌ها و جنبه‌های افتراق روایت سیاوش‌نامه کردی با روایت داستان سیاوش در شاهنامه فردوسی پرداخته‌اند.

بررسی‌های انجام‌شده بیان‌گر آن است که به‌دلیل شهرت، محبوبیت و اهمیت داستان سیاوش، پژوهش‌گران از دیدگاه‌های مختلفی به تحقیق دربارهٔ این داستان پرداخته‌اند، اما

شمار پژوهش‌هایی که به مطالعه تطبیقی و مقایسه‌ای آن پرداخته باشند، بسیار نیست. آیدنلو (۱۳۸۸) در مقاله‌ای به مقایسه و تطبیق شخصیت سیاوش با مسیح و کی خسرو پرداخته و به این نتیجه رسیده است که پراشتراک‌ترین و قابل تطبیق‌ترین شخصیت‌های روایات سامی و ایرانی، عیسا مسیح، سیاوش و کی خسرو هستند. گویی زندگی و سیمای این سه تن در قالب الگویی واحد و بر اساس ویژگی‌ها، مضامین و باورهایی مشترک پرداخته شده است.

رضایی دشت‌ارژنه و گلی‌زاده (۱۳۹۰) نیز در پژوهشی به مقایسه شخصیت سیاوش با خدایان اوزیریس و آتیس پرداخته و به این نتیجه رسیده‌اند که سیاوش خدای نباتی و باروری ایران بوده که در پی جابه‌جایی و شکست اسطوره، در هیأت یک شاه‌زاده به حماسه ملی راه یافته است. سیاوش با خدایان یادشده خویش‌کاری‌هایی مشترک دارد و در بسیاری از جهات هم‌گون است؛ به این ترتیب که هر سه با طبیعت و سرسبزی رابطه‌ای مستقیم دارند، هر سه الهه‌ای را در کنار خود دارند که زمینه‌ساز مرگ و رستاخیزشان (زمستان و بهار) می‌شود و هر سال برای باروری و سرسبزی بیش‌تر طبیعت، آیین مرگ و رستاخیز هر سه خدا در موسم سال نو برگزار می‌گردد.

حسام‌پور (۱۳۸۸)، ممتحن و داوری (۱۳۸۹) و بیرانوند و دیگران (۱۳۹۵) نیز در پژوهش‌های خود به تطبیق عناصر و شخصیت‌های داستان سیاوش با داستان‌های حماسی و مذهبی ایرانی و فرهنگ‌های دیگر پرداخته‌اند.

همان‌طور که پیشینه پژوهش نشان می‌دهد، تحقیق‌های انجام‌شده بیش‌تر به تطبیق شخصیت سیاوش یا شخصیت‌های دیگر این داستان با شخصیت‌های دینی و اسطوره‌ای ایران و سایر ملل مبادرت ورزیده‌اند و پژوهشی که به مقایسه روایت و کلیت داستان سیاوش *شاهنامه* با روایت‌های محلی، بخصوص روایت گُردی پرداخته باشد، دیده نشد. نگارندگان مقاله حاضر نیز با شناخت فقر پژوهشی موجود کوشیده‌اند تا با خوانش دقیق *سیاوش‌نامه* کردی و مقایسه تطبیقی آن با داستان سیاوش در *شاهنامه* به برخی از ابهامات موجود در داستان سیاوش در *شاهنامه* که تا امروز بی‌پاسخ مانده است، پاسخ دهند. به‌علاوه برای برخی از عناصر و روی‌دادهای داستان، تحلیل‌های اسطوره‌ای مناسبی ارائه کنند تا از این راه پیوندهای ظریف این داستان با فضای تاریک اساطیر را روشن سازند.

بحث و بررسی

۱- موارد اختلاف سیاوش‌نامه الماس‌خان با داستان سیاوش در شاهنامه

۱-۱- وقایع بعد از تولد سیاوش

هم در شاهنامه و هم در سیاوش‌نامه، با تولد سیاوش، کی‌کاووس از اخترشماران می‌خواهد تا احوال آینده فرزند را مشخص کنند. در شاهنامه ستاره‌شماران بخت او را آشفته می‌بینند و پیش‌گویی می‌کنند که کودک متولدشده در آینده آزار فراوانی از اطرافیان خواهد دید:

جهان‌دار نامش سیاوخش کرد	برو چرخ گردنده را بخش کرد
از آن کو شمار سپهر بلند	بدانست و نیک و بد و چون و چند
ستاره بر آن کودک آشفته دید	غمی گشت چون بخت او خفته دید
بدید از بد و نیک، آزار اوی	به یزدان پناهید در کار اوی

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۲۰۷)

در شاهنامه پس از پیش‌گویی منجمان، رستم نزد شهریار می‌رود و از او می‌خواهد که پروراندن و تربیت سیاوش را به او بسپارد؛ زیرا رستم معتقد است که در بین اطرافیان کاووس، کسی شایستگی تربیت و بارآوردن او را ندارد و خود را دایه‌ای سزاوار برای او می‌داند. کاووس نیز پس از تأمل بسیار در پیش‌نهاد رستم، درخواست او را می‌پذیرد و فرزندش را به رستم می‌سپارد:

چنین تا برآمد برین روزگار	تہمتن بیامد بر شهریار
بدو گفت کین کودک شیرفش	مرا پرورانیید باید به کش
چو دارندگان ترا مایه نیست	مرو را به گیتی چو من دایه نیست
بسی مهتر اندیشه کرد اندر آن	نیامد همی بر دلش برگران
به رستم سپردش دل و دیده را	جهان‌جوی گرد پسندیده را

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۲۰۷)

اما در سیاوش‌نامه درباره تولد سیاوش و حواشی این اتفاق نکاتی ذکر شده که تا حدودی با روایت شاهنامه متفاوت است. در روایت کردی، اخترشماران پس از بررسی احوال ستارگان و حساب دفترهای رمالی خویش، سیاوش را مایه فساد و تباهی و جنگ و آشوب می‌دانند و از بدقدمی و شومی او خبر می‌دهند:

ئی فہرزنند تو بہ قہول کتاب	مایہی فسادی مہ یوو نہ حساب
ہہرچہند شہر و شوور جہنگ و غہوغا بوو	یہ کسہر دیارن ژہ فہرزنند توو
چہنی ژہی دما ئختیار بیتہن	تو شاہ کہ یانی فہرزنند ویتہن

(کندولہ‌ای کرمان‌شاہی، ۱۳۹۴: ۵۰/۱۴۷-۱۴۴)

برگردان: منجم می‌گوید: بنابر محاسبات ما این فرزند تو مایه فساد خواهد شد/ هر چه قدر در دنیا جنگ و شور و غوغا وجود داشته باشد، توسط فرزند تو اتفاق خواهد افتاد/ حال اختیار با توست که تو شاه کیانیانی و او فرزند توست.
در *سیاوش‌نامه* گردی منجمان سیاوش را مایه خون‌ریزی، جنگ و تباهی معرفی می‌کنند و تلویحاً با گفتن جمله «اختیار با توست، او فرزند توست» از پادشاه می‌خواهند که او را نابود کند تا گجستگی وجود او موجب آشفستگی قلمرو پادشاه و ایران‌زمین نشود. پس از پیش‌گویی و تحریک منجمان، کی‌کاووس بر آن می‌شود که فرزندش را از میان بردارد تا شومی او را از قلمرو حکمرانی خود دور کند. از این روی کودک را به جلادان می‌سپارد تا سر از تنش جدا کنند:

واتش جه‌لادان پیتان بوو مه‌علووم بدن نه گهردهن فهرزهدن ویشووم
جه‌لادان بردن شاه‌زاده‌ی نامدار بدن نه گهردهن مسری ئاودار
(همان: ۱۵۰-۱۵۱)

برگردان: کاووس به جلادان می‌گوید: این فرزند شوم را گردن بزیند/ جلادان شاه‌زاده نام‌دار را بردند تا با شمشیری مصری (برنده) گردن او را بزیند.
با توجه به رفتار پیش‌گویان که اغلب همان طبقه روحانیان (موبدان) دربار هستند، چنین پنداشته می‌شود که آن‌ها با پیش‌گویی‌های غرض‌ورزانه، قصد از سر راه برداشتن شاه‌زادگان به‌عنوان رقیبان خود را داشته‌اند. به‌نظر می‌رسد پیش‌گویی‌های بدخواهانه آن‌ها توطئه‌ای بوده است که فرزند را از چشم پدر بیندازند و درنهایت، شاه‌زاده را نابود سازند و به این وسیله اقتدار خود را در دربار بیش‌تر کنند. نمونه‌ای دیگر از دشمنی طبقه روحانیون علیه شاه‌زادگان را در پیش‌گویی مغرضانه جاماسب در مورد اسفندیار نیز می‌بینیم که منجر به کشته‌شدن او می‌شود. در ادامه روایت *سیاوش‌نامه* نکاتی ذکر می‌شود که این فرضیه را قوت می‌بخشد.

پس از تصمیم کاووس مبنی بر کشتن سیاوش، نقش زال و رستم در داستان آشکار می‌شود. در این بخش از *سیاوش‌نامه*، آن‌چه جلب توجه می‌کند این است که زال با خرد خود به توطئه منجمان پی می‌برد و به‌طور ضمنی به کاووس هشدار می‌دهد که آنان نابودی پادشاهی تو را در سر دارند و با خواهش‌گری و پای‌مردی از او می‌خواهد که از کشتن فرزندش چشم‌پوشی کند:

زال زهر ژه دم واتش پادشاه
مه‌که‌ر به قه‌ول ره‌مال کتاب
فهرزهدنت ژه دست جه‌لاد که‌ر ره‌ها
ته‌خت شاهی ویت مه‌که‌ره خراب

که یکاوس دلش کرده بی مه‌لوول / نه‌سلهن حه‌رف زال نه‌کردش قه‌بوول
 تندیا وه تند هه‌ی جه‌لادش که‌رد / روستهم هوریزا سیا بی ژه دهر د
 چه‌ند خاس ناخاس وه که‌یکاوس کرد / دهر ساعت فه‌رزنه‌ند ژه دهم ره‌ها کرد
 (همان: ۱۵۲-۱۵۹)

برگردان: در همان لحظه زال زر به کاووس گفت: ای پادشاه، فرزندت را به جلادان مسپار/ به‌خاطر پیش‌گویی‌های مغرضان، (با کشتن سیاوش) تخت پادشاهی خود را بر باد نده/ کی کاووس بر فرزند خشم گرفته بود و اصلاً سخن زال را قبول نکرد/ با عصبانیت به جلادان دستور داد که زود حکم را انجام دهند و در این هنگام رستم در حالی که از خشم سیاه شده بود برخاست/ و ناسزای بسیار به کی‌کاووس گفت و به‌سرعت سیاوش را از دست جلادان رها کرد.

تفاوتی دیگر که پس از تولد سیاوش در دو روایت دیده می‌شود این است که در شاهنامه، کاووس به میل خود سیاوش را به رستم می‌سپارد تا او را بپرورد، اما در سیاوش‌نامه، سخن از تهدید و اجبار کاووس است. از آن‌جا که رستم، کاووس را مقصر اصلی کشته‌شدن فرزندش، سهراب، می‌داند، «سیاوش را خون‌بهای سهراب» قلمداد می‌کند که اگر کاووس این خون‌بها را به میل خود ندهد، رستم به زور و جبر از او می‌ستاند:

واتش تو زوهراب وه من دای وه کوشت / بی وه به‌نامی په‌ری پیشت وه پیشت
 وه قه‌بر زوهراب نه‌وچه‌ی نه‌و سوار / نه‌گه‌ر نه‌به‌خشی فه‌رزنه‌ند نازار
 وه گه‌رنه وه زه‌رب مسری ئاودار / دو نیمه‌ت مه‌که‌م به‌وینه‌ی خیار
 نه‌جاگه‌ی قساس فه‌رزنه‌ند شری‌ین / نگوونت مه‌که‌م نه‌روی سه‌رزه‌مین
 یه خون سوه‌راب ژه لای تو قه‌رزنه / فه‌رزنه‌ند وه پیم دهر ژه خون فه‌رزنه‌ند
 وه زنده مه‌وهم نه‌خون سوه‌راب / بادا شهر و شوور نه‌یوو وه حساب
 (کندوله‌ای کرمان‌شاهی، ۱۳۹۴: ۵۱/ ۱۶۰-۱۶۶)

برگردان: (رستم به کاووس می‌گوید): تو کاری کردی که به‌وسیله‌ من سهراب را به کشتن دادی و این بدنامی نسل به نسل برای من باقی می‌ماند/ سوگند به قبر سهراب، آن نوجوان دلیر، اگر فرزند گران‌مایه‌ات را به من نبخشی/ با شمشیر برنده‌ مصری تو را مانند خیار به دو نیمه می‌کنم/ و به قصاص فرزند عزیزم (سهراب) تو را از تخت شاهی کشور سرنگون می‌کنم/ خون سهراب هم‌چون قرضی بر گردن توست و باید در عوض خون او، فرزند خودت را به من بدهی/ وگرنه خون سهراب را تازه می‌کنم و جنگ و شر بسیاری به پا خواهیم کرد.

کی کاووس برای رستم چهره‌ای منفور است و این موضوع که رستم چه‌گونه حاضر می‌شود فرزند او را بپروراند، تاحدی ابهام‌آمیز است. نکته‌ای که در سیاوش‌نامه و با توجه به ابیات بالا مطرح می‌شود و یکی از تفاوت‌های برجسته و اصلی دو روایت به‌شمار می‌رود، این است که رستم سیاوش را به‌عنوان خون‌بهای سهراب به‌زور از کی کاووس می‌گیرد. می‌توان گفت که با توجه به گفتار ستاره‌شماران و هم‌چنین اختلاف رستم و کاووس، رستم می‌خواهد با تربیت سیاوش طبق میل خود، او را به تهدیدی برای کی کاووس بدل کند. در چنین وضعیتی، گویی سیاوش همان سهراب است که رستم با پشت‌گرمی او می‌تواند در برابر کی کاووس بایستند.

کی کاووس می‌داند که توان مقابله با رستم ندارد و از طرفی به او حق می‌دهد که خون‌بهای فرزند مقتول خویش را از او طلب کند. بنابراین، سیاوش را به خون‌بهای سهراب می‌دهد، به شرطی که رستم با دادن سندی رسمی متعهد شود که برای کاووس و قدرت و پادشاهی او مشکلی ایجاد نکند:

که یکاوس شه‌نفت ژه روسته‌م خه‌به‌ر زانا چه‌قشه‌ن سه‌رش وه‌ست به وار
وات فره‌زند دام پیت ژه هون سوه‌راب چه‌نی ژه ئی دهم تا نه‌که‌ری عتاب
(همان: ۱۷۸/۵۲-۱۸۲)

برگردان: کی کاووس سخنان رستم را شنید و دانست که سخنان رستم حق است و سرش را پایین انداخت/ گفت که فرزندم را هم‌اکنون به‌جای خون سهراب به تو می‌دهم تا تو دیگر بر من خشم نگیری.

۱-۲- بازگشت سیاوش به ایران

در شاهنامه پس از آن که سیاوش با کمک رستم در بزم و رزم یگانه روزگار می‌شود، نیازمند و دل‌تنگ دیدار پدر می‌شود و از رستم می‌خواهد که برای دیدار کاووس به ایران بروند تا پدر هنرهای او را که از رستم آموخته است، ببیند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/ ۲۰۸). بنابراین، در شاهنامه سیاوش از رستم تقاضا می‌کند که به ایران بازگردد و به میل و رغبت خواهان بازگشت به ایران است و سخن از جانشینی کی کاووس توسط سیاوش نیست، اما در سیاوش‌نامه کردی این رستم است که از سیاوش می‌خواهد که به‌قصد جانشینی پدر به ایران بازگردد و به جای کاووس بر تخت سلطنت بنشیند:

بگیره جاگه‌ی ته‌خت باب ویت به‌لکم دشمنان بته‌رسوون ژه لیت
وجاخ بابوت تو رووشن بکه‌ر ته‌خت به‌خت که‌ه‌یان بگره‌نه وه‌ر

ئمجار سه‌لاهن بچی وه ئیران و لای کاوس شاله تهخت که‌یان
(کندوله‌ای کرمان‌شاهی، ۱۳۹۴: ۵۴/۲۲۹-۲۳۲)

برگردان: (رستم به سیاوش می‌گوید): تو باید تخت پادشاهی پدر را بگیری تا دشمنان
از تو بترسند و حساب ببرند/ اجاق خانوادگی پدرت را روشن کن و جانشین کیانیان شو/
هم‌اکنون صلاح این است که به ایران و نزد کاووس‌شاه بروی.

سیاوش در ابتدا خواسته رستم را نمی‌پذیرد و به رفتن نزد پدر تمایلی ندارد:
سیاوه‌خش شنهفت ژه روسته‌م ئه‌حوال و اتش تاج‌به‌خش شیر پر که‌مال
واتش تاج‌به‌خش بابم ها ژه کوو ئا من ئمیدم هانه قایی توو
به‌غه‌یر روسته‌م بابوو نه‌دارووم نه‌جاگه‌ی سوه‌راب من فهرزه‌ند تووم
(همان: ۵۵/۲۳۷-۲۳۹)

برگردان: سیاوش وقتی که این سخن را از رستم شنید به او گفت: ای تاج‌بخش پر
کمال/ پدرم کجاست (من اصلاً پدری ندارم)؛ زیرا از زمانی که من به دنیا آمده‌ام تاکنون
در خانه تو بوده‌ام/ من جز رستم پدر دیگری ندارم و به جای سهراب من فرزند تو شده‌ام.
گویا سیاوش با توجه به پیشینه رفتار کاووس، نگران جان خویش است که از رفتن
امتناع می‌کند. به همین دلیل است که در ابیات بعدی رستم به او قول می‌دهد که همواره
مراقب اوست و هیچ خطری او را تهدید نمی‌کند:

له ئیران بکه‌ر حوکم شاهی ویت شاهان ثقلیم خراج بدهن پیت
ههر که‌س دشمن بوو چه‌نی تو ته‌مام کارش مه‌سازووم وه شمشیر سام
شه‌زاده زانا سدقه‌ن ئی خه‌به‌ر ژه قه‌ول روسته‌م به‌ر نه‌چی ئه‌و به‌ر
(همان: ۵۵/۲۴۶-۲۴۹)

برگردان: (رستم خطاب به سیاوش می‌گوید) در ایران شاه شو و حکومت را به دست
بگیر تا سایر شاهان زمین خراج‌گزار تو شوند/ هرکس با تو دشمنی کند با شمشیر سام
کار او را یک‌سره می‌کنم/ سیاوش دانست که او راست‌گوست و به همین دلیل فرمانش را
اطاعت کرد.

۱-۳- ماجرای سودابه

در شاهنامه چنین آمده است که سودابه از کاووس می‌خواهد که سیاوش را به حرم‌سرا
بفرستد. سیاوش پس از رفتن به شبستان و فهمیدن نیت بد و نکوهیده سودابه، با
چاره‌گری و زبانی نرم خود را از دست او رها می‌کند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۲۱/۲)، اما در
سیاوش‌نامه کردی، سیاوش به میل خود به حرم می‌رود و وقتی متوجه عشق و شیفتگی

سودابه و وسوسه‌های او برای کشتن پدر می‌شود به او سیلی می‌زند که از شدت آن سودابه بی‌هوش می‌شود:

تندیا وه تهلخ گیلیلا ژه رهنگ سیاه بی ژه هم چون دانه‌ی فهرنگ
سیله‌ی وه سستم پیکانه بانووش که نا نه زه‌مین دهردهم چی نه هووش
(کندوله‌ای کرمان‌شاهی، ۱۳۹۴: ۶۰/۳۱۶-۳۱۴)

برگردان: سیاوش عصبانی و رنگش عوض و سیاه شد/ با تندی سیلی به سودابه زد که باعث شد سودابه به زمین بیفتد و از هوش برود.

در شاهنامه سودابه به دروغ و گزافه ادعا می‌کند که به دلیل کتک‌خوردن از سیاوش سقط جنین کرده است، اما در روایت گردی به‌وضوح از سیلی‌زدن سیاوش به سودابه سخن رفته است. پس با توجه به این اشاره در داستان سیاوش‌نامه، علت خشم و نفرت سودابه از سیاوش (بعد از امتناع سیاوش) بیش از پیش آشکار می‌شود. البته به نظر می‌رسد که در سیاوش‌نامه نیز مانند بسیاری از طومارها و یا روایت‌های عامیانه، روایت‌کنندگان می‌کوشند تا علل و عوامل برخی پدیده‌ها و رخدادها را که در شاهنامه نیامده، در این روایت‌ها بیان کنند که معمولاً پرداخته ذهن راویان است.

در سیاوش‌نامه کاووس همواره به فرزند بدگمان است، حتی زمانی که سیاوش با گذر از آتش پاکی خود را به پدر اثبات می‌کند، او سودابه را گنه‌کار نمی‌داند و به همین دلیل در متن گردی سخنی از تنبیه سودابه به دست کاووس نیست، اما در شاهنامه، پس از اثبات بی‌گناهی سیاوش، کاووس می‌خواهد سودابه را مجازات کند و او را به دار آویزد که با شفاعت سیاوش بخشیده می‌شود.

۱-۴- رفتن سیاوش به توران

پس از ماجرای تهمت سودابه، بنا بر روایت گردی، تورانیان به سرکردگی گلنار و گلباد به ایران حمله می‌کنند؛ درحالی‌که در شاهنامه سرکردگان تورانیان افراسیاب و گرسیوز هستند. سیاوش بار دیگر برای اثبات حسن نیت و بی‌گناهی خود، داوطلب جنگ می‌شود. کاووس از رفتن پسر به جنگ شاد می‌شود و هنگام رفتن، او را نفرین می‌کند که دیگر برنگردد:

دهر دهم نفرینش بکرد کاوس شاه وات فهرزند سهرت نه‌یوو ئه و دما
له‌وانت به‌یوو ئامانت نه‌یوو من هه‌ی بیزارم ژه ئامان توو
(همان: ۶۵ - ۶۶/۳۸۹-۳۸۸)

برگردان: کی کاووس همان لحظه او را نفرین کرد و گفت: ای فرزند سرت به سلامت بازنگردد/ رفتنت باشد، اما باز آمدنت نباشد؛ چون من از آمدن تو بیزارم.
 با توجه به نفرت کاووس از فرزند و بدگمانی به او می‌توان فهمید که امر کاووس به کشتن اسیران تورانی، بهانه‌ای برای نابودی سیاوش بوده است. از آنجا که نزد ایرانیان باستان کشتن اسیر بی‌دفاع مذموم بوده است، کاووس با صدور دستور کشتن اسرای جنگی می‌خواهد سیاوش را گرفتار عقوبتی سخت کند. سیاوش نیز برای فرار از این دسیسه پدر است که به تورانیان و دشمنان پناه می‌برد. در *شاهنامه* سخنی از خواست سیاوش برای پناهنده شدن به توران نیست؛ بلکه او فقط از افراسیاب می‌خواهد که راه را برایش باز کند تا به سرزمینی غیر از ایران برود، اما در *سیاوش‌نامه* سخن از خواست سیاوش است. تصور می‌شود که سیاوش خواهان پیمان بستن با دشمنان پدر است؛ همان توطئه‌ای که همواره کاووس از آن بیمناک بوده است:

واتش من دیلان بکیانووم پهریش	ناحق کوشته کهیت مهردان دلریش
ژه من غه‌یز کردن شاه سه‌همناک	محاله‌ن ژه من دلش به‌یوو پاک
دلش پاک نه‌یوو پادشای سه‌رمه‌ست	وه مه‌کر ژه‌نان وه‌ردم دا ژه دست
هه‌ر ئید خاستره‌ن دیلان که‌م ره‌ها	ویم بیچم وه نه‌زد شای تووران ماوا
ئه‌گر دل‌خوه‌ش بووم ئه‌ر دلته‌نگ نه‌وجا	بادا رو بکه‌م وه تووران ماوا

(همان: ۷۰/۴۴۱-۴۴۵)

برگردان: (سیاوش) گفت: مگر می‌شود که من اسیران و این مردان زبون را به ناحق بکشم؟/ شاه سه‌همناک بر من خشم گرفته است، محال است که او دل از کینه من پاک کند/ این پادشاه سرمست دلش را از کینه من پاک نمی‌کند و با مکر زنان (منظور سودابه است) مرا خوار کرد/ پس بهتر است که اسیران را رها کنم و به نزد شاه توران بروم/ اگر در آنجا شاد باشم و اگر غمگین فرقی ندارد، باید به توران بروم.

سیاوش هنگام روانه کردن گلنار و گلباد از پناهنده شدن به خاک توران سخن می‌گوید:
 ها من ویه‌ردم ژه ملک ئیران ئامام وه خدمت پادشای تووران
 بابوو چه‌نی من عداوه‌ت کرده‌ن من به شاه تووران په‌نام ئاورده‌ن
 (همان: ۷۰/۴۴۹-۴۵۰)

برگردان: من از ملک ایران گذشتم و به خدمت پادشاه توران می‌آیم/ پدرم با من بسیار دشمنی می‌کند و از این‌رو من به شاه توران پناه می‌برم.

۱-۵- توطئه سرداران تورانی در کشته شدن سیاوش

هم در شاهنامه و هم در سیاوش‌نامه، علت مرگ سیاوش، دسیسه کسی به غیر از افراسیاب است. در شاهنامه عامل این دسیسه گرسیوز است که با حيله، زمينه‌های بدبینی افراسیاب به سیاوش را فراهم می‌کند، اما در سیاوش‌نامه سخن از مکر و توطئه فرمان‌دهان توران است:

ئاخر ئه‌میران چهنی وه‌زیران شاهان تووران صاحب ته‌دبیران
یهک حيله و فسوون بکه‌ریم نه ریش مه‌حال تووران نه‌وه‌ره‌و پهی ویش
بادا دام به‌د نه راش باوه‌ریم به‌لکم ژه تووران ناواره‌ش که‌ریم
ئی ته‌دبیر کردن ته‌مام سه‌رداران ئامان وه دیدن شه‌هزاده‌ی که‌یان
(همان: ۸۲- ۸۳/ ۶۱۹-۶۱۳)

برگردان: در نهایت امیران، چند تن از وزیران، شاهان و خردمندان تورانی/ گفتند: باید مکر و حيله‌ای بیندیشیم تا سیاوش نتواند سرزمین توران را تصاحب کند/ باید دامی بد برای او بیآوریم تا شاید او را از توران آواره کنیم/ تمام سرداران این تصمیم را گرفتند و با این نیت به نزد سیاوش آمدند.

تفاوتی دیگر که در دو روایت دیده می‌شود، مکرری است که تورانیان به کار می‌بندند. در سیاوش‌نامه آن‌ها به سیاوش می‌گویند که در توران رسم و عادت معهود چنین است که هرگاه قصد دیدار پادشاه را داشته باشی، باید کاملاً مهیا و مسلح به خدمت پادشاه برسی و اگر چنین نکنی، نوعی بی‌حرمتی و گستاخی به پادشاه تلقی می‌شود. سیاوش در جواب آنان می‌گوید که من تاکنون چیزی از این رسم نشنیده‌ام و چنین کاری عاقلانه نیست، اما آن‌ها سیاوش را قانع می‌کنند که این رسم است و باید انجام شود. از طرفی آن‌ها نزد افراسیاب می‌روند و خبر از حمله قطعی سیاوش و کاووس می‌دهند و به افراسیاب چنین القا می‌کنند که آمدن سیاوش به توران توطئه بوده و سیاوش نیروی نفوذی کاووس است و به همین دلیل مسلح به دیدن افراسیاب می‌آید. زمانی که افراسیاب سیاوش را نزد خود فرا می‌خواند؛ درحالی که سیاوش درصدد اثبات بی‌گناهی خویش است، پادشاه توران دستور می‌دهد که لباس‌هایش را تفتیش کنند:

حوکم‌ش کرد ده‌رده‌م شای ئه‌فراسیاو وت کردن که‌مه‌ر شه‌هزاده به تاو
دیان ژه پنهان یه‌راقی داروو واتن قه‌ست شا کرده‌نش ئاروو
(همان: ۶۸۰/ ۶۸۱ - ۶۸۱)

برگردان: افراسیاب بی‌درنگ حکم کرد که کمر سیاوش را باز کنند/ دیدند که او به‌صورت پنهانی یراقی حمایل کرده است. آن‌ها گفتند حالا که مسلح به دربار آمده‌ای نشان می‌دهد که قصد جان شاه را داری.

۱-۶- سپردن خبر مرگ به باد

در شاهنامه، هنگام کشته‌شدن سیاوش بادی سخت می‌وزد [۱]، اما سخنی از سپردن پیام سیاوش به باد نیست:

یکی باد با تیره گردی سیاه برآمد بپوشید خورشید و ماه
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/۳۵۸)

اما در سیاوش‌نامه، هنگامی که سیاوش مرگ خود را نزدیک می‌بیند، باد را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌داند که باد خبر مرگ او را به رستم می‌رساند. در متن گردی، باد به‌وضوح در کارکرد اسطوره‌ای خود که همان ایزد «وایو» است، نمایان می‌شود:

سیاوه‌خش ژه‌ودهم روستهم وه یاد که‌رد هناسه کیشا وینه‌ی تووف سه‌رد
وات باد بیاووت وه گووش روستهم دنیا و مافیها مه‌ده‌روو وه هم
(کندوله‌ای کرمان‌شاهی، ۱۳۹۴: ۸۹/۶۹۳-۶۹۴)

برگردان: سیاوش در آن لحظه به یاد رستم افتاد و از سر اندوه آهی مثل تندبادی سرد کشید/ گفت: ای باد می‌دانم که خبر مرگ مرا به گوش رستم می‌رسانی، در آن لحظه رستم دنیا و مافیها را از هم می‌درد.

ایزد وایو یکی از ایزدان مرموز و چند وجهی اساطیر ایرانی و هندی است. او هم تصویری منفی دارد و از عمال اهریمن شمرده می‌شود (وای بد) و هم یکی از ایزدان اهورایی و با روی‌کردی مثبت است (وای به) (فرنغ‌دادگی، ۱۳۶۹: ۹۴-۹۵). در اساطیر ایرانی برای وای نیکو خویش‌کاری‌هایی چند برشمرده‌اند؛ از جمله این‌که ایزد وایو (باد) گاهی در قالب خدای جنگ و جنگاوران به یاری جنگاوران هنگام نبرد و برهم‌زدن سپاه دشمنان برمی‌خیزد (مثل جنگ میان کی‌خسرو و افراسیاب)؛ گاهی به پهلوان هنگام گذر از دریا یاری می‌دهد (مثل گذار کی‌خسرو از دریا)؛ گاهی بیرق دشمنان را سرنگون می‌کند؛ گاهی پیک مرگ است و گاه نیز از هم‌کاران «تیشتر»، ایزد باران است (ریاحی‌زمین و فؤادی، ۱۳۹۵: ۱۳۸).

در سیاوش‌نامه، باد (وایو) پیک مرگ است و این خویش‌کاری در او برجسته‌تر است. در متن اوستایی آئوگمدیچه، وایو پیک مرگ است و از راه او گریزی نیست: «از آن راهی که از آن رودخانه‌های خروشان محافظت می‌کند، می‌توان دوری گزید، فقط از راه وایوی

بی‌رحم هرگز گزیری نباشد» (زنر، ۱۳۷۵: ۲۱۷). اصالت زبان و ادبیات گردی باعث شده است که بسیاری از نکات و ظرایف اسطوره‌های داستان‌های حماسی پس از قرن‌ها در منظومه‌های حماسی گردی نمود یابند. یکی از این ظرایف، اشاره به ایزد وایو در ارتباط با مرگ است که از نظر گذشت.

۱- ۷- پیوند اسب با دریا (آب)

در *سیاوش‌نامه* از شبرنگ بهزاد با نام «اسب بحری» یاد شده است و این تعبیر پیوند ظریفی با فضای اساطیری دارد و نشانی از اصالت این منظومه گردی است. بر اساس اعتقادی فراگیر و جهان‌شمول، بین اسب و دریا، بستگی و مناسبتی ویژه برقرار است. «در اساطیر ملل گوناگون اسبانی دیده می‌شوند که یا خود مستقیماً از دریا یا رود بیرون آمده‌اند یا این‌که از گشنی‌کردن اسبی که از دریا یا چشمه خارج شده با مادیان‌های معمولی زاده شده‌اند و در هر صورت به‌عنوان اسبی دریایی محسوب می‌شوند» (آیدنلو، ۱۳۸۶: ۱۰۷). همین پندار در افسانه‌های ایرانی، بین اسب سپید و اسب سیاه (روز و شب) در کرانه اقیانوس آسمانی، برای دستیابی به آب‌های بارور بازتاب یافته است (کریستین‌سن، ۲۰۰۵: ۲۲). پیوند اسب با آب یکی از خویش‌کاری‌های مهم این حیوان اساطیری را بیان می‌کند. «اسب را به دلیل سرعت تاختن و شکوه و توان‌مندی و شیهه‌کشیدن و خروشیدنش و حتا به دلیل نوع انحنای پیکرش در ناحیه سر و سینه و گردن، به امواج خروشان، سریع و کوبنده دریا تشبیه می‌کرده‌اند و پیش‌نمونه اساطیری این حیوان را برآمده از اقیانوس بی‌کرانه می‌دانسته‌اند» (قائم‌ی و یاحقی، ۱۳۸۸: ۱۳).

در *شاهنامه* سخنی از بحری‌بودن بهزاد نیست و تنها اشاره‌ای که به این مفهوم اسطوره‌ای شده است، این است که کی‌خسرو او را در کنار آب پیدا می‌کند:

فسیله چو آمد به تنگی فراز بخوردند سیراب و گشتند باز
نگه کرد بهزاد و کی را بدید یکی باد سرد از جگر برکشید
بدید آن نشست سیاوش پلنگ رکیب دراز و جناغ خدنگ
همی داشت در آب‌خورد پای خویش از آن‌جا که بد دست نهاد پیش
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۲۷/۲)

اما در *سیاوش‌نامه* به تصریح از شبرنگ بهزاد با صفت بحری یاد شده است:

بشنه و شه‌بره‌نگ شاه وه کوشته دی پهری سیاوه‌خش دل ناگرین بی
سه‌ر هه‌ر دوشان ئورور بکه‌ند وه قین خرووشا به زار به‌حری نازهنین

به‌عد زهو دما رو ئاورد وه ســــان وه ته‌عجیل رو کرد پهری هندوستان
(کندوله‌ای کرمان‌شاهی، ۱۳۹۴: ۷۰۶/۹۰ - ۷۱۱)

برگردان: حالا از شبرنگ بهزاد بشنو که وقتی سیاوش را کشته دید، از اندوه بر سیاوش دلش آتش گرفت/ این اسب نازنین دریایی به زاری خروشید و شیون کرد و سر هر دو جلاد را با نفرت کند/ و بعد از آن با سرعت از آن‌ها دور شد و رو به هندوستان تاخت و ناپدید گشت.

همان‌گونه که رخس در اولین خان از هفت‌خان و هنگامی که رستم در خواب است، شیری را از پا درمی‌آورد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳/۲)، بهزاد نیز خویش‌کاری جنگاوری خود را در منظومه سیاوش‌نامه، با کشتن جلادان و چند تن از لشکریان افراسیاب آشکار می‌کند؛ در حالی که در شاهنامه سخنی از حمله بهزاد به تورانیان نرفته است.

۱-۸- جنازه را به امانت به خاک سپردن

یکی دیگر از نکات منحصربه‌فرد منظومه سیاوش‌نامه که در داستان سیاوش شاهنامه سخنی از آن نرفته است، رسم باستانی گذاشتن جنازه به‌صورت امانت در خاک است. بر اساس این رسم آیینی، برای مدتی کوتاه و به‌دلیل اضطرار، جسد را در جایی دفن می‌کردند و بعد از رفع موانع، آن را به قبر اصلی انتقال می‌دادند. داستان سیاوش یک داستان اسطوره‌ای - حماسی است و باید در جزء‌جزء داستان ژرف‌نگری شود. آنچه از مطالعات اسطوره‌شناسی برمی‌آید این است که نزد اقوام باستانی از جمله ایرانیان باستان، زمین (خاک) عنصری مادینه است و اصطلاحاتی مانند «ماد زمین» یا «مادر طبیعت» از همین اندیشه ریشه می‌گیرند. «زمین همه موجودات را می‌زاید، به آنان قوت و توشه می‌رساند و سپس جرثومه پربار را از آنان باز می‌ستاند» (الیاده، ۱۳۸۹: ۲۳۷). زمین با کودکان و پاکان مهربان است و بعد از مرگ، آن‌ها را در آغوش خویش فرو می‌برد و آن‌ها را بخشی از وجود خود می‌کند تا دوباره آن‌ها را در قالب گیاه یا درختی پربار بزیاید.

وطن نیز به‌عنوان «زمین» و «مادر مهین» هر انسانی معروف است. «زن نیز هم‌چون زمین زاینده است؛ بنابراین این باور بنیادین که مادر نماد و نماینده مادر کبیر زمین است، در سراسر گیتی رواج داشته است» (اردستانی رستمی، ۱۳۹۳: ۲۹). آرزوی خاک‌شدن در سرزمین مادری، صورتی عرفی و دنیوی از زادبوم‌گرایی و نیاز بازگشت به خانه خویش است (الیاده، ۱۳۸۹: ۲۴۸). در ایران نیز این آرزو وجود داشت و شاهان ایرانی از جمله شاهان هخامنشی پای فشاری می‌کردند که در سرزمین فارس، که سرزمین اجدادی آن‌ها بود، دفن شوند. یکی از این نمونه‌ها مقبره کوروش در پارسه‌گرد و بنای تخت جمشید

به‌عنوان کاخی برای برگزاری مراسم نوروز است که در واقع جشن فره‌وشی‌ها تلقی می‌شود (بهار، ۱۳۸۴: ۱۷۳).

سیاوش یکی از پاکان و شاهزادگان ایرانی به‌شمار می‌رود و در سرزمین دشمن (سرزمین تیرگی‌ها و تباهی‌ها) بی‌گناه کشته می‌شود، اما بایسته و شایسته این است که در خاک پاک وطن خود بیارامد؛ از این‌روی، نزدیکان سیاوش از جمله فرنگیس، سیاوش را به‌صورت امانت در هندوستان (که در سیاوش‌نامه ضمیمه خاک توران و محل ایجاد سیاوش‌گرد بوده است) به خاک می‌سپارند تا به‌محض ایجاد شرایط مناسب جنازه او را به ایران منتقل کنند:

کردش شوور شین وه دیده‌ی نمین ئامانهت شاه بداش وه زهمین
واتش ئه‌ی زهمین زهره هووشت بوو شه‌زاده‌ی که‌یان سپه‌ردم وه توو
ونته نهره‌نجوو شاه که‌مه‌رلال منته باردم تا وه هزار سال
(کندوله‌ای کرمان‌شاهی، ۱۳۹۴: ۹۵/۷۷۲-۷۷۰)

برگردان: (فرنگیس) با دیده‌ای اشک‌بار بر جنازه سیاوش شیون و زاری کرد و شاه (سیاوش) را به امانت به خاک سپرد/ گفت: ای زمین هشیار باش و به حرف‌هایم دقت کن، من شه‌زاده کیانیان را به تو می‌سپارم/ مراقب باش که سیاوش امانت است و نباید از تو برنجد (مبادا پوسیده شود)، در این‌صورت من تا ابد وام‌دار محبت و مهربانی تو خواهم ماند.

در ادامه داستان و هنگام لشکرکشی رستم به توران، او پس از تخریب توران، جسد سیاوش را از خاک بیرون می‌آورد و با خود به ایران می‌برد:

یاوا وه گونبهده قهر شای ئیران نگای نه‌خشش کرد سهرداران ئیران
قهرش شکاوان شیران سه‌روه نه‌عش سیاوش به‌رئوردن ئه‌و دهر
(همان: ۱۱۳/۱۰۱۶-۱۰۱۷)

برگردان: (رستم) به گنبد قبر سیاوش آمد و سرداران ایرانی به نقش و نگار قبر نگریستند/ دلیران ایران قبر او را شکافتند و نعش سیاوش را از خاک درآوردند:

دومای زاری و شین چهند ئه‌فسوس وهردن نه‌عش شه‌زاده نه‌و جا هور گردن
(همان: ۱۱۴/۱۰۲۷)

برگردان: بعد از گریه و شیون و افسوس فراوان، نعش شاه‌زاده را به ایران بازگرداندند.

۱-۹- انگیزه اصلی رستم در انتقام‌جویی از عاملان مرگ سیاوش

یکی دیگر از موضوعاتی که در سیاوش‌نامه دیده می‌شود، ولی در شاهنامه از آن سخنی به میان نیامده، علت خشم و خروش عجیب رستم و خاندان زال در مرگ سیاوش است. بنا بر توضیحات پیشین، کاووس سیاوش را به ازای سهراب به رستم می‌دهد. طبیعی است که بعد از مرگ سیاوش، رستم که در حکم پدرخوانده اوست، صاحب‌عزای او شود و به دنبال انتقام از عاملان این فاجعه در ایران و توران باشد. عاملان داخلی قتل سیاوش، کاووس و سودابه‌اند و از این‌روست که کی‌کاووس از این ماجرا بیمناک است. در شاهنامه سخنی از فرزندخواندگی سیاوش برای رستم نیست؛ از این‌رو، خشم و خروش رستم در مرگ او عجیب به‌نظر می‌رسد، اما در این نسخه محلی از علت اصلی جوش و خروش رستم پس از مرگ سیاوش پرده برداشته می‌شود. سیاوش فرزندخوانده رستم است و عشق رستم به او از این‌جهت است. بعد از مرگ سیاوش، رستم لحظه‌ای آرام و قرار نمی‌گیرد و خود و خاندانش صاحبان اصلی عزا و انتقام‌گیرندگان جدی سیاوش می‌شوند:

وات ئه‌ر شار توور نه‌که‌رووم ویران ئه‌ر ئه‌سیر توور نارم وه ئیران
 ئه‌ر گه‌نج مالش غاره‌ت نه‌که‌رووم ئه‌ر شارش وه نه‌فن ئاگر نه‌ده‌رووم
 ئه‌گه‌ر ئه‌سیرش ناوه‌رووم وه زوور بزآن که‌نی‌زم من په‌ی شاه توور
 (همان: ۱۰۲-۱۰۳ / ۸۷۸-۸۷۳)

برگردان: رستم (با شنیدن خبر مرگ سیاوش) گفت: اگر توران را ویران نکنم و همه اهالی آن‌جا را به اسیری به ایران نیاورم/ اگر تمام گنجینه‌های توران را غارت نکنم و اگر توران را با آتش نسوزانم و اگر بزرگان‌ش را به زور اسیر نکنم، چنین بدان که من یکی از کنیزان افراسیابم.

زال زه‌ر واتش فره‌زند پر سام هون سیاوه‌خش بگیرو و ته‌مام
 شاه توور وه دیل خه‌سته‌ی عورین وه پای پیاده وه دیده‌ی گریان
 په‌ری‌م وه زنده باوه‌ره وه زوور شای ئه‌فراسیاب گه‌رسیوه‌ز کوور
 ژه داغ سیاوه‌خش پلاس مه‌پووشم به‌ک جامی نه خون حه‌لقش بنووشم
 (همان: ۱۰۵/۹۰۳-۹۰۶)

برگردان: زال زر به رستم گفت: ای فرزند سام! تمام و کمال، انتقام خون سیاوش را بگیر/ افراسیاب را با بی‌رحمی و پای پیاده و دیده‌ی گریان/ زنده و با خشم همراه با گرسیوز

برایم بیاور/ من زین پس، از داغ مرگ سیاوش پلاس می‌پوشم و (پس از کشتن افراسیاب و گرسیوز) جامی از خون گلوی آنان می‌نوشم.

نوشیدن جامی از خون دشمن که در سخن زال مشهود است، به یکی از آیین‌های کهن خون‌خواهی و نشان‌دادن شدت تنفر از دشمن که پیشینه‌ای هندواروپایی دارد، اشاره می‌کند (کیا، ۱۳۷۵:۱۳۸). «هرودت» نیز بیان داشته است که سکاها خون نخستین کسی را که در جنگ می‌کشتند، می‌نوشیدند (Herodotus, 1957:2/ 261-262). رستم و فرزندان او در شاهنامه بارها از سوی دیگران با عنوان سگزی مورد خطاب قرار گرفته‌اند که این واژه حاکی از پیوند خاندان زال و رستم با سکاها است (طاهری، ۱۳۹۱:۱۳۷). آیدنلو معتقد است که در بعضی از نمونه‌های خوردن خون دشمن - مثلاً سنت سکاها - شاید غیر از دشمنی و نفرت، پندارهایی مانند به‌دست آوردن قدرت و صلابت هم‌اورد با نوشیدن خون او و نیز ایجاد ترس و سستی در سپاه دشمن با این رفتار ددمنشانه مؤثر بوده است (آیدنلو، ۱۳۸۹:۱۹).

۱-۱۰ - تفاوت در چه‌گونگی مرگ سودابه و کاووس

در شاهنامه، مرگ کاووس پس از پیروزی نهایی کی‌خسرو بر تورانیان رخ می‌دهد (فردوسی، ۱۳۸۶:۳۲۵)، اما در سیاوش‌نامه، کی‌کاووس از این که رستم پس از بازگشت از جنگ توران برای انتقام به سراغ او برود، واهمه دارد و وحشت از رفتار رستم، مایه مرگ او می‌شود:

وه فـه‌تـح فرسـت شیر داغـسـتـان هـر تا ک یـاوان وه ملک ئیران
 ژه سهر وه‌قت‌دا که یکاوس ههم مرد ژه سام روسته‌م زاله به‌رناورد
 (کندوله‌ای کرمان‌شاهی، ۱۳۹۴: ۱۱۶ / ۱۰۵۲-۱۰۵۳)

برگردان: بعد از فتح توران، همین که رستم داغ‌دار به ایران آمد/ در همان موقع کاووس مرد، او از ترس رستم وحشت کرد و مرد.

درباره چه‌گونگی مرگ سودابه به دست رستم نیز در دو روایت، تفاوتی دیده می‌شود. در شاهنامه چون رستم، سودابه و دسیسه‌های او را عامل اصلی کشته‌شدن سیاوش می‌داند، پس از مرگ سیاوش به کین‌خواهی او، سودابه را موی‌کشان از شبستان بیرون می‌کشد و با خنجر دو نیمه می‌کند:

به خنجر به دو نیمه کردش به راه نجنبید بر تخت کاووس شاه
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲ / ۳۸۳)

اما در سیاوش‌نامه رستم بنا بر رسمی کهن، دستور می‌دهد که موی سودابه را به دم قاطر ببندند و او را روی زمین بکشند:

روسته‌م فه‌رمان دا دو قاطر ئاورد گیسوان بانوو نه دوش به‌ند کرد
سپه‌ردش وه ده‌ست دو چابوک سوار وات ده‌ور بدن پیش تا واده‌ی ئیوار
سواران وه جه‌خت قاتران بردن تا واده‌ی ئیوار که‌له‌ش ئاوردن
(کندوله‌ای کرمان‌شاهی، ۱۳۹۴: ۱۰۸-۱۰۹/۹۵۵-۹۵۳)

برگردان: رستم فرمان داد که دو آستر بیاورند و گیسوان سودابه را به دم آن‌ها ببندند/ سودابه را به دو چابک‌سوار سپرد و به آن‌ها گفت که تا غروب سودابه را بر روی زمین بکشند/ آن سواران به سرعت آسترها را تاختند و هنگام غروب سر سودابه را برای رستم آوردند.

بستن مرد یا زن خائن به دم اسب (یا استر) و کشیدن او بر روی زمین، از شیوه‌های معمول مجازات، به‌ویژه درباره‌ی زنان بدکاره و پیمان‌شکن است (مارزلف، ۱۳۷۶: ۴۵). در منظومه‌ی کردی لاس و خزال نیز جزای دختر خطاکار، بستن او به دم قاطر است (آیدنلو، ۱۳۷۹: ۱۱۲). این نوع مجازات، یکی از مجازات‌های کهن است که علاوه بر متون کردی، در متون فارسی نیز شواهدی دارد. به‌عنوان مثال، شاپور دستور می‌دهد ضیض را که عاشق او شده و به پدرش خیانت کرده و قلعه‌ی پادشاهی پدر را به شاپور سپرده است، به دم اسب ببندد و بر زمین بکشند (زریاب‌خویی، ۱۳۵۷: ۱۸۹-۱۹۱). این نوع مجازات در داستان‌های غیرایرانی نیز دیده می‌شود (پراپ، ۱۳۶۸: ۱۳۱).

۱-۱۱- پادشاهی زال بعد از کی‌کاووس

تفاوتی دیگر که در دو روایت دیده می‌شود این است که در شاهنامه کی‌کاووس بعد از جنگ بزرگ کی‌خسرو با افراسیاب و پیروزی نهایی او به مرگ طبیعی می‌میرد و کی‌خسرو جانشین او می‌شود، اما در روایت کردی بعد از مرگ کی‌کاووس ایران به مدت سی سال پادشاه ندارد و کشور درگیر جنگ داخلی و آشوب و غارت می‌شود. مردم شکایت به زال می‌برند و او پادشاه می‌شود:

ده‌رده‌م سوار بی چه‌نی فه‌رزه‌ندان وه ته‌عجیل رو کرد په‌ی ملک ئیران
ته‌شریف برد وه بان ته‌خت کاوس‌شاه تاج که‌یانی نه که‌له‌ش نیا
(کندوله‌ای کرمان‌شاهی، ۱۳۹۴: ۱۱۷/۱۰۶۷-۱۰۶۸)

برگردان: (زال) به سرعت به همراه فرزندان بر اسب سوار می‌شود و با شتاب به ایران می‌آید/ بر تخت کاووس جلوس می‌کند و تاج پادشاهی بر سر می‌نهد.

زال هفت سال پادشاه ایران می‌شود و کشور را اداره می‌کند و بعد از این مدت از شاهزادگان و بزرگان ایران می‌خواهد از میان خود یکی را برای پادشاهی برگزینند، اما کسی را شایسته نمی‌یابند. از این‌روی، زال از منجمان می‌خواهد آینده پادشاهی ایران را پیش‌گویی کنند. آن‌ها با حساب‌های رمل و اسطرلاب به این نتیجه می‌رسند که:

واتن ژه کتاب وه‌یتور ئاگاههن شای ئیران ژه نسل سیاوه‌خش شاهن
 نامش که‌یخه‌سرهو زهرین کولاههن هم ژه که‌ناچه‌ی ئه‌فراسیاوه‌ن
 ژه نسل که‌یان بوله‌ند ئه‌خته‌ره‌ن ئه‌لاجش به دست گیف سه‌روه‌ره‌ن
 ئه‌و به دست گیف مه‌یوو وه ئیران مه‌یوو وه جاه‌دار پادشای که‌یان
 (همان: ۱۰۹۵/۱۱۹-۱۰۹۸)

برگردان: گفتند در کتاب این‌گونه ذکر شده است که پادشاه ایران از نسل سیاوش خواهد بود/ نام او کی‌خسرو زرین‌کلاه است و مادرش دختر افراسیاب است/ او از نسل کیانیان بلند اختر است و علاج آوردن او به دست گیو است/ او به دست گیو به ایران می‌آید و جانشین پادشاه کیانیان می‌شود.

به‌علاوه، در شاهنامه وجود کی‌خسرو با خوابی که گودرز می‌بیند آشکار می‌شود (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/ ۴۱۳). اما در سیاوش‌نامه، منجمان آوردن کی‌خسرو به‌دست گیو را پیش‌بینی می‌کنند.

نتیجه‌گیری

برایند مطالعه تطبیقی داستان سیاوش در شاهنامه و سیاوش‌نامه کردی بیان‌گر آن است که اگرچه طرح و چهارچوب کلی دو روایت با یک‌دیگر هم‌پوشانی دارند، تفاوت‌هایی بنیادین نیز میان آن‌ها دیده می‌شود و همین تفاوت‌ها گویای آن است که منظومه کردی تقلید محض از داستان سیاوش در شاهنامه نیست و سراینده آن از نوجویی و آفرینش‌های ادبی نیز غافل نبوده است. در بیان برجسته‌ترین تفاوت‌های دو روایت می‌توان به این موارد اشاره کرد: (۱) در شاهنامه منجمان سیاوش را مایه جنگ و خون‌ریزی و تباهی نمی‌دانند، تنها بخت او را خفته می‌بینند؛ کی‌کاووس از بخت بد او به یزدان پناه می‌برد و چاره را در آن می‌بیند که با پیش‌نهاد رستم موافقت کند و فرزندش را به او بدهد تا شاید بخت او تغییر کند، اما در سیاوش‌نامه، ستاره‌شمار این کودک را مایه تباهی و آشفتگی و جنگ و خون‌ریزی معرفی می‌کند. بنابراین، کی‌کاووس چاره را در کشتن او می‌بیند. زال شفاعت می‌کند، اما بی‌نتیجه‌بودن پای‌مردی زال، خشم رستم را برمی‌انگیزد و او سیاوش را «به‌عنوان خون‌بهای سهراب» و با قهر و جبر از کی‌کاووس

می‌گیرد و این یکی از اساسی‌ترین تفاوت‌های دو روایت است؛ ۲) در شاهنامه، سیاوش در حالی که قصد جانشینی کاووس را ندارد، از رستم می‌خواهد که به‌منظور دیدار پدر به ایران بازگردند، اما در سیاوش‌نامه رستم به اصرار، سیاوش را جهت جانشینی پدر به بازگشت به ایران تشویق و تحریک می‌کند؛ ۳) در شاهنامه، سودابه به دروغ و گزافه ادعا می‌کند که به‌دلیل کتک‌خوردن از سیاوش سقط جنین کرده است، اما در روایت کردی به‌وضوح از سیلی‌زدن سیاوش به سودابه سخن رفته است؛ ۴) در شاهنامه سخنی از خواست سیاوش برای پنهان‌شدن به توران نیست، بلکه او فقط از افراسیاب می‌خواهد که راه را برایش باز کند تا به سرزمینی غیر از ایران برود، اما در روایت کردی، قصد سیاوش پناهندگی در توران‌زمین و پیمان‌بستن با دشمنان پدر است؛ همان توطئه‌ای که همواره کاووس از آن بیمناک بوده است؛ ۵) در شاهنامه، عامل اصلی کشته‌شدن سیاوش، دسیسه‌ها و سخن‌چینی‌های گرسیوز است، اما در سیاوش‌نامه سخن از مکر و توطئه فرمان‌دهان توران است؛ به‌علاوه، چه‌گونگی بدبین‌کردن افراسیاب به سیاوش به‌وسیله غرض‌ورزان نیز در دو روایت متفاوت است؛ ۶) کی کاووس در شاهنامه به مرگ طبیعی می‌میرد، اما در سیاوش‌نامه از ترس انتقام‌جویی رستم می‌میرد. سودابه نیز در شاهنامه به دست رستم با خنجر دو نیمه می‌شود، ولی در روایت کردی به دستور رستم موی او را به دم قاطر می‌بندند و روی زمین می‌کشند؛ ۷) در شاهنامه بعد از مرگ کی کاووس، کی خسرو جانشین او می‌شود، اما در سیاوش‌نامه، بعد از مرگ کی کاووس، زال به‌مدت هفت سال بر تخت پادشاهی ایران می‌نشیند؛ ۸) از دیگر تفاوت‌های اساسی دو روایت، پیوند رازآمیز سیاوش‌نامه با فضای مه‌آلود اساطیر است. در سیاوش‌نامه، سیاوش در لحظه مرگ از باد می‌خواهد که خبر مرگش را به گوش رستم برساند و این به یکی از خویش‌کاری‌های ایزد «وایو» در اساطیر اشاره دارد. سپردن جنازه به خاک و بعد بیرون‌آوردن جسد و انتقال آن به سرزمین یا وطن خود، نسبت‌دادن صفت «بحری» به اسب سیاوش و دیگر پهلوانان خاندان رستم نیز از دیگر جلوه‌های پررنگ اساطیر در روایت کردی است.

پی‌نوشت

۱. درباره نقش باد در مرگ بنگرید به (اردستانی رستمی، ۱۳۹۴: ۱۱۳-۱۱۹).

فهرست منابع

- آیدنلو، سجاد. (۱۳۷۹). *شاهنامه و ادب عامیانه کردی*، اورمیه: صلاح‌الدین ایوبی.
- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۶). «اسب دریایی در داستان‌های پهلوانی»، *از اسطوره تا حماسه*، هفت گفتار در شاهنامه‌پژوهی، جهاد دانش‌گاهی مشهد، صص ۱۰۷-۱۲۴.
- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۸). «سیاوش، مسیح و کی خسرو (مقایسه‌ای تطبیقی)»، *فصل‌نامه پژوهش‌های ادبی*، سال ۶، شماره ۲۳، بهار ۱۳۸۸، صص ۹-۴۴.
- آیدنلو، سجاد. (۱۳۸۹). «بررسی و تحلیل چند رسم پهلوانی در متون حماسی»، *فصل‌نامه تخصصی بیک نور زبان و ادبیات فارسی*، سال اول، شماره اول.
- اردستانی رستمی، حمیدرضا. (۱۳۹۳). «اسطوره زادن زروان؛ گذار از زن‌سروری به مردسالاری و انعکاس آن در شاهنامه»، *مجله شعرپژوهی*، سال ششم، شماره اول، پیاپی ۱۹، صص ۲۷-۵۴.
- اردستانی رستمی، حمیدرضا. (۱۳۹۴). *زروان در حماسه ملی ایران*، تهران: نشر و پژوهش شیرازه.
- بوره‌که‌یی (صفی‌زاده)، صدیق. (۱۳۶۱). *فرهنگ ماد (کردی به فارسی)*، جلد اول، تهران: ادبیات ایران.
- الیاده، میرچا. (۱۳۸۹). *رساله در تاریخ ادیان*، ترجمه جلال ستاری، تهران: سروش.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۴). *از اسطوره تا تاریخ*، تهران: نشر چشمه.
- بیرانوند، یوسف‌علی، قاسم صحرائی، علی حیدری و محمدرضا جلیلیان. (۱۳۹۵). «بررسی تطبیقی شخصیت‌ها و کارکردهای آن‌ها در داستان سیاوش و رامایانا»، *مجله زبان و ادبیات فارسی* (نشریه سابق دانش‌کده ادبیات دانش‌گاه تبریز)، سال ۶۹، پاییز و زمستان ۹۵، صص ۲-۱۵.
- پراپ، ولادیمیر. (۱۳۶۸). *ریخت‌شناسی قصه‌های پریان*، فریدون بدره‌ای، تهران: توس.
- چمن‌آرا، بهروز (۱۳۹۰)، «درآمدی بر ادب حماسی و پهلوانی کردی با تکیه بر شاهنامه کردی»، *جستارهای ادبی*، شماره ۱۷۲، سال ۴۴، صص ۱۱۹-۱۴۹.

- حسام‌پور، سعید. (۱۳۸۸). «بررسی تطبیقی ساختار داستان‌های شیر و گاو در کلیله و دمنه و افراسیاب و سیاوش در شاهنامه»، *مجله بومستان ادب دانش‌گاه شیراز*، دوره اول، شماره اول، بهار ۱۳۸۸، صص ۷۳-۸۹.
- رضایی دشت ارژنه، محمود و پروین گلی‌زاده. (۱۳۹۰). «بررسی تحلیلی تطبیقی سیاوش، اوزیریس و آتیس»، *فصل‌نامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، سال ۷، شماره ۲۲، بهار ۱۳۹۰، صص ۵۷-۸۳.
- ریاحی‌امین، زهرا و فؤادی، طاهره. (۱۳۹۵). «بازتاب خویش‌کاری وایو در منظومه‌های حماسی ملی»، *مجله شعرپژوهی دانش‌گاه شیراز*، سال هشتم، شماره اول، بهار ۱۳۹۵، پیاپی ۲۷، صص ۱۳۱-۱۵۶.
- زریاب‌خویی، عباس. (۱۳۵۷). *افسانه فتح الحضر در منابع عربی و شاهنامه*، *شاهنامه‌شناسی*، تهران: بنیاد شاهنامه، صص ۱۸۷-۲۰۱.
- زهر، آر. سی. (۱۳۷۵). *طلوع و غروب زرتشتی‌گری*، ترجمه تیمور قادری، تهران: فکر روز.
- شریفی، احمد. (بهار ۱۳۷۴). «شاهنامه کردی، اثری مستقل یا ترجمه‌ای از شاهنامه فردوسی»، *فرهنگ*، شماره شانزدهم.
- صالحی، ملامحی‌الدین. (۱۳۸۰). *سرود بادیه*، سنجندج: کردستان.
- طاهری، محمد. (۱۳۹۱). «جای‌گاه و تأثیر قوم سکایی در تاریخ و شاهنامه فردوسی»، *متن‌شناسی ادب فارسی*، دوره جدید، سال چهارم، شماره ۱، پیاپی ۱۳، صص ۱۲۵-۱۴۶.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*، ج ۲ و ۳، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- فرنبرگ دادگی. (۱۳۶۹). *بن‌دهش*، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس.
- قائمی، فرزاد و یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۸۸). «اسب، پرتکرارترین نمادینه جانوری در شاهنامه و نقش آن در تکامل کهن‌الگوی قهرمان»، *فصل‌نامه زبان و ادب پارسی*، شماره ۴۲، صص ۹-۲۶.
- کریستین‌سن، آرتور. (۲۵۳۵). *آفرینش زیان‌کار در روایات ایرانی*، ترجمه احمد طباطبایی، تبریز: دانش‌کده ادبیات تبریز.

- کندوله‌ای کرمان‌شاهی، الماس خان. (۱۳۹۴). *سیاوش‌نامه*، تصحیح، مقدمه و تعلیقات خلیل بیگزاده، تهران: یار دانش.
- کندوله‌ای، الماس خان. (۱۳۷۳). *شیرین و فرهاد*، تصحیح امین گجری، قم: سینا.
- کیا، خجسته. (۱۳۷۵). *قهرمانان بادیا در قصه‌ها و نمایش‌های ایرانی*، تهران: مرکز.
- گجری (شاهو)، امین. (۱۳۷۸). *از بیستون تا دالاهو*، تهران: مه.
- مارزلف، اولریش. (۱۳۷۶). *طبقه‌بندی قصه‌های ایرانی*، تهران: سروش.
- ممتحن، مهدی و پریسا داوری. (۱۳۸۹). «دو زن، مقایسه سودابه و زلیخا در داستان سیاوش (با نگرش فردوسی) و داستان یوسف (به روایت قرآن)»، *فصل‌نامه مطالعات ادبیات تطبیقی*، سال چهارم، شماره ۱۳، بهار ۱۳۸۹، صص ۱۷۳-۲۰۱.
- Herodotus. (1957). With an English Translation by A.D.Gollery, Harvard University Press, London, in Four Volumes.